

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

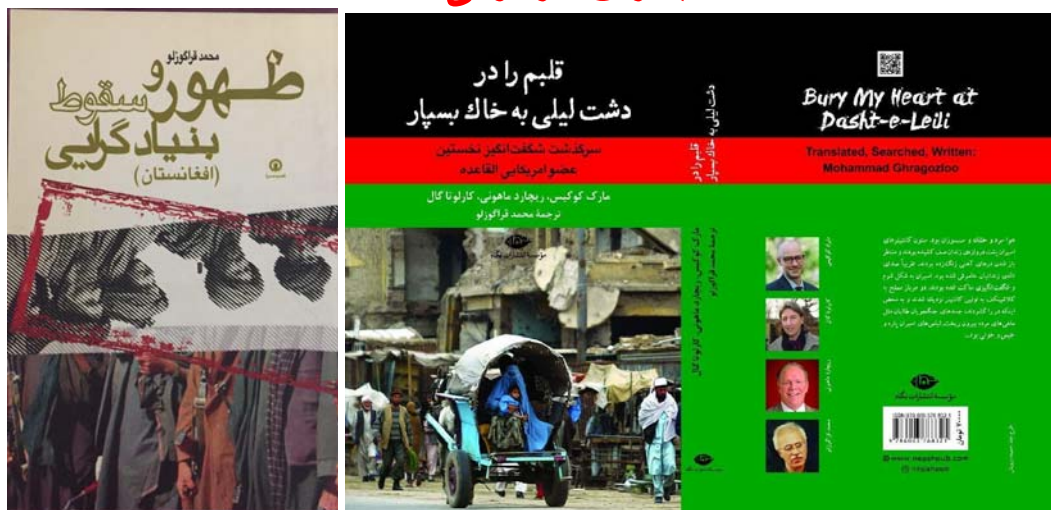
سیاسی

داکتر محمد قراگزلو

۱۰ سپتمبر ۲۰۲۱

افغانستان

بحران هژمونی - ۲



در آمد

سقوط کابل در تاریخ ۱۵ اگست سال جاری و سلطه مجدد گروه تروریستی طالبان بر افغانستان تحولات این کشور و به تبع آن منطقه و جهان را وارد برهه جدیدی کرده است. خروج ناتو و ایالات متحد از افغانستان که نام سیاسی اش شکستی همه جانبه در چهارچوب افول هژمونی امپریالیستی کل بلوک غرب و در رأس آن امریکا تلقی تواند شد هیچ ربطی به زد و بندهای پشت پرده و توهم توطئه و بند و بست ندارد. غالب تحلیل هائی که ظرف هفته های گذشته از چپ و راست پیرامون عروج مجدد طالبان به صورت انبوه تولید شده این ماجرا را در ذهنی ترین شکل ممکن ارزیابی کرده. خروج امریکا - و به تعبیر درست و واقعی و مادی شکست و یا بهتر بگویم فرار از باتلاق - در پی یک سلسله مذاکره با طرف اصلی منازعه (طالبان) و طرفین ذینفع از کاتالیزورهای بی مقدار وابسته به دولت سابق (از جمله "شورای مصالحه" به ریاست عبدالله) و دولت های امپریالیست جهانی (امریکا/ چین و روسیه و تا حدودی اتحادیه اروپا) و قدرت های متنازع منطقه از پاکستان و قطر (اصلی ترین حامیان و متحدان طالبان) تاجمهوری اسلامی و ترکیه و عربستان و حتا تاجیکستان و ازبیکستان و.... صورت بسته است. خلاف اطلاعات سطحی و بحث های انتزاعی موجود این مذاکرات و معاملات نه از میانه دولت ترامپ (۲۰۱۸) شروع شده و نه با جمع کردن پایگاه مخوف

بگرام در زمان بایدن نهائی شده است. اصل داستان به سال ۲۰۱۰ باز می گردد. کمالین که عروج مجدد طالبان و بازیابی و سازماندهی نسل کنونی این تشکیلات نیز طی پروسه ای طولانی و مدت کوتاهی پس از انهزام نهائی (متعاقب ۱۱ سپتمبر) شکل گرفته است. در نتیجه نه دولت ترمپ و بایدن یک شبه (یا دو سه ساله) برای فرار از افغانستان خواب نما شده اند و نه سفرهای مکرر پیدا و پنهان هیأت تحت نظر ملا عبدالغنی برادر به واشنگتن و مسکو و بیجینگ و تهران و سایر دولت های درگیر طی چند سال اخیر شروع شده است و نه دولت تبهکار غنی و شرکاء ناگهان و ظرف سه هفته تسلط خود بر سی و هفت ولسوالی را از دست داده است. نگاه اینچنینی تنزل پیچیده ترین و طولانی ترین جنگ تاریخ معاصر در حد یک سلسله رخنمودهای ژورنالیستی است که دست کم چپ سوسیالیست برای پاسخ به چه باید کرد از افتادن در این تقلیل گرائی محض بپرهیزد.

من در کتاب جدیدم – که ترجمان و تألیف فصل "عروج و سازماندهی و بازگشت مجدد طالبان" آن – با سقوط کابل مصادف شد به استناد دهها واقعه و داستان واقعی و سند معتبر روند بازگشت طالبان پس از انهدام هسته های اصلی آن را بررسیده ام و نشان داده ام که این جریان متعاقب شکست همه جانبه به خصوص پس از عقب نشینی از تخار و مزار شریف و بلخ به قندوز و تحت محاصره قرار گرفتن از سوی افراد دوستم و دستگیری و انتقال نزدیک به هشت هزار طالب به زندان شبرغان و..... چگونه توانست بار دیگر در عرصه سیاسی و نظامی و اجتماعی افغانستان قد علم کند و تا کسب قدرت سیاسی پیش بتازد. از سوی دیگر کل حوادث پیش و پس از یازده سپتمبر – به ویژه تلاشی القاعده و جنگجویان جهادی خارجی – مو به مو در کتاب داستانی و مستند من (قلبم را در دشت لیلی به خاک بسپار) سال گذشته منتشر شده است که خواندن بخشهایی از آن – مثلاً فصل "جنگ مجنونان در قلعه جنگی" – اعصاب فولادین می خواهد.

من نام و عنوان جنگ در افغانستان را "جنگ بی پایان" نهاده ام و به استناد سال ها تحقیق و خروارها سند و مشاهده کنکرت معتقدم که این رشته سر دراز دارد و ساده لوحانه است اگر کسی تصور کند با قدرت گیری جدید طالبان و انطباق موقت و ناگزیر این گروه با برخی ملزومات روابط بین الدول جنگ به انتهای خود نزدیک می شود و طالبان قادر به تسلط طولانی بر افغانستان خواهند بود. ساده لوحانه تر این است که تصور کنیم طالبان به اعتبار بازگذاشتن چند سفارتخانه و "مدارا" با ریش نگذاشتن و دستار نپوشیدن مردم و موبایل به دست گرفتن و مصاحبه تلویزیونی تغییر کرده و متمدن شده است.

نویسنده به دلیل بیماری و مشکلات متعدد شخصی و اجتماعی ممکن است نتواند با نظم لازم این سلسله مباحث را ادامه دهد اما هرگاه که شرایط جسمی ام اجازه دهد بخشی از مطالعات و تحقیقات خود را با علاقه مندان به "اسرار جنگ بی پایان" در میان خواهم گذاشت. مضاف به این که ضرورت تدوین جامع چپستی و چرائی بازگشت طالبان به قدرت من را ناگزیر می کند وقت و توان بیشتری مصروف کتاب جدیدم کنم تا بتوانم به این مسأله بسیار مهم و حیاتی پاسخی در خور و مستند و مستدل ارائه دهم.

در ادامه بخشی فشرده از مقدمه مبسوط کتاب "دشت لیلی" را برای نخستین بار در اختیار دوستان عزیز می گذارم:

بسترهای سیاسی داستان دشت لیلی!

از یک منظر واقعی ریشه های تاریخی، سیاسی و مذهبی وقایع اتفاقیه "داستان شگفت انگیز زندگی زندانی ۲۰۰۱" به گونه پیدا و پنهان به حوادث پیچیده سالهای پایانی جنگ سرد و بسترهای شکل بندی "نظام جهانی نو" (نظم نوین جهانی) آمیخته است. به ویژه در منطقه خاورمیانه!

هرچند مبدأ سرگذشت ضد قهرمان داستان ما (جان واکرلیند ؛ با نام‌های مستعار سلیمان، عبدالحمید، یحیا) به دوران آشنائی او با اندیشه‌های مبتنی بر "الهیاتِ رهایی‌بخش مالکوم/یکس و ارتباط با نحلّه‌های مختلف اسلام سیاسی سلفی در امریکا باز می‌گردد اما ریشه‌های اصلی این جریان خونین هزاره دوم به مرحله جدیدی از تقسیم جهان امپریالیستی و تحولات سیاسی اقتصادی دهه‌های هفتاد و هشتاد هزاره دوم ارجاع می‌دهد. این برهه کم و بیش با سقوط شاه ایران شروع شده ، به شکاف‌ها و تضادها و جنگ‌های ناشی از فقدان یک قدرتِ هژمونِ جایگزین شاه پیوند خورده و فروپاشی شوروی از یک سو و عروج ریگانیسم و ناچریسم و البته انحراف چین از "مائوئیسم" از سوی دیگر بر سرعت سرسام آور ویرانگری آن افزوده است.

هر یک از سرفصل‌هایی که در ذیل بر می‌شمرم و بدون شرح می‌گذارم، موضوع اصلی صدها کتاب و رساله و در مجموع چندین کتابخانه عظیم است که در یک چشم انداز کلی سیمای کره جهان کنونی را ترسیم کرده است. سیمائی که خطوط بارز آن را سیاست‌های امپریالیستی امریکا و متحدان منطقه‌اش – به ویژه عربستان و پاکستان و ترکیه و قطر – شکل داده و با هاشوری سیاه و تباہ در چهارچوب تولید و تقویت انواع گروه‌های تبهکار تروریستی صورت بسته است:

- تحولات پاکستان پس از خلع ید سیاسی از دولت *نوالفقار علی بوتو* به واسطه کودتای نظامیان (ژنرال محمد ضیاءالحق)، نقش ارتش پاکستان و به خصوص سازمان اطلاعاتی آن (ISI) در پیدایش طالبان و پشتیبانی از گروه‌های تروریستی جهادی و استفاده از آن‌ها در جنگ با هند (منطقه کشمیر) و زیر فشار گذاشتن دولت افغانستان ...

- کودتای رفرمیسم چپ در افغانستان و شروع اصلاحات مترقی، دولت‌های بی‌ثبات *نورمحمد ترکی*، *حفیض‌الله امین*، *ببرک کارمل* و *نجیب‌الله* که جملگی پیرو شوروی بودند. دخالت نظامی شوروی در افغانستان و مقابله امریکا و متحدانش با آن از طریق ساخت و ساز گروه‌های جهادی اسلامگرا ...

- سقوط رژیم شاه به عنوان متحد اصلی اسرائیل و امپریالیسم امریکا در منطقه خاورمیانه. تلاشی توازن قدرت بعد از رژیم شاه و فقدان یک قدرت برتر و هژمون به عنوان متحد امریکا و میانجی اعمال سیاست‌های منطقه‌ای ایالات متحد. - فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و ضعیف شدن متحدان منطقه‌ای از جمله لیبیا، عراق، سوریه و مصر در مقابل بلوک دولت‌های تحت حمایت امریکا.

- اوج گیری رقابت‌های منطقه‌ای در غیاب قدرت ساقط شده شاه، از جمله جنگ ایران و عراق، ظهور قدرت‌های جدید مانند ترکیه و عربستان و پاکستان و تلاش برای ایفای نقش شاه ایران.

- جاه طلبی رژیم بعث عراق و شخص صد/م حسین در همین راستا؛ حمله به ایران ، اشغال کویت و جنگ خلیج. - سقوط دولت "مترقی محمد نجیب‌الله" در افغانستان از طریق برنامه‌ریزی گسترده امریکا و متحدانش (عربستان، قطر، امارات و پاکستان) در راستای ایجاد سازمان‌های نظامی اسلامگرا. کمک‌های هنگفت مالی شیخ‌نشین‌های حاشیه خلیج فارس به گسترش مدارس دینی وهایی در شمال پاکستان و شکل‌گیری تدریجی طالبان، پیدایش پدیده افغان العرب‌ها و سرازیر شدن انواع مختلف مسلمانان سلفی (بنیادگرا) از نقاط مختلف خاورمیانه و آسیای مرکزی و افریقای شمالی به افغانستان برای نجات "بلاد اسلامی" از "شر کفار" و "جنگ مقدس" علیه کمونیست‌ها ، حمایت سخاوتمندانه امریکا و عربستان از این گروه‌ها و پیشبرد پروژه "کمر بند سبز" *برژینسکی*^۱، فروپاشی دولت چپ رفرمیست افغانستان به دست همین گروه‌های جهادی، عروج طالبان و ساقط شدن دولت مجاهدین، تشکیل ائتلاف شمال^۲ متشکل از سازمان‌های اسلامی – از *احمدشاه مسعود* و *ربانی* تا جنرال *دوستم* – تحت حمایت امریکا و غرب برای درهم شکستن قدرت رو به فزونی طالبان، ظهور القاعده در پناه طالبان، حادثه ۱۱ سپتمبر، تضاد منافع امریکا با متحدان پیشین (عربستان و

پاکستان) و حامیان طالبان و القاعده، حمله نظامی امریکا به افغانستان (۲۰۰۱) و سپس عراق (۲۰۰۳) و سقوط طالبان و صدام، بیرون زدن تناقضها و تضادهای عمیق طبقاتی، قومی، قبیله‌ای و مذهبی در افغانستان و عراق و جنگ داخلی، منافع کارتل‌های نفتی از جمله آگزون موبایل و شل و بریتیش پترولیوم و کمپانی‌های تسلیحاتی و امنیتی (بلک واترز) در عراق، رشد جریان‌های جدید از درون القاعده و گسترش تروریسم از فلیپین تا چین و افریقای شمالی؛ بهار عربی و بحران در تونس و مصر و لیبیا و سوریه. سقوط زین‌العابدین بن‌علی، حسنی مبارک، معمر قذافی، جنگ داخلی در سوریه و لیبیا، ظهور سازمان‌های جدید تروریستی از جمله داعش با حمایت مستقیم و تلویحی عربستان و ترکیه و قطر و البته امریکا. پیوستن مستمر بیش از ده هزار نفر از شهروندان امریکائی و اروپائی به داعش، گسترش جنگ داخلی در عراق و سوریه، به شکست کشاندن "بهار عربی" از طریق ساخت و پرداخت داعش و گروه‌های تروریستی دیگر از جمله ارتش آزاد سوریه، جبهه اسلامی آزادی بخش سوریه (گردان‌های فاروق، توحید، فتح، عقاب‌های شام ...)، جبهه النصره، جبهه الاصله و التتمیه، گردان‌های احفاد الرسول، جمعیت انصارالاسلام، شهدای یرموک، انصار الشریعه، جیش النصر، گروه عبدالله عزام و ...

- جنگ داخلی در یمن که یک پای ثابت آن دولت عربستان و حمایت از گروه‌های تروریستی است و

همه این‌ها بخش‌های مختلفی از یک نقشه منسجم و سیاه فاجعه‌آمیز است که به ابتکار امریکا و متحدان منطقه‌ای‌اش در تقابل با کمونیسم روسی طراحی شد و اینک پس از چهل سال گسیخته و ترکش‌های آن به کشورهای درگیر اصابت کرده است. از خود امریکا و انگلستان و فرانسه و بلجیم گرفته تا سرزمین‌های پهناور آسیای مرکزی و خاورمیانه و افریقای شمالی.

علاوه بر این‌ها وجود دو قدرت منازع و اتمی پاکستان و هند و امکان بالقوه دسترسی کشورها و سازمان‌های خاورمیانه به سلاح‌های میکروبی و شبه اتمی کشتار جمعی یکی از اضلاع بارز بحران است. در واقع همین مؤلفه است که چهل سال پیش، برژینسکی را واداشت که بدون اشاره به خطر اسرائیل - به عنوان بزرگترین تهدید کننده صلح و برخورد از عظیم‌ترین زرادخانه‌های اتمی پس از امریکا و روسیه - وارد منطقه خاورمیانه شود و با هدف مبارزه با "کمونیسم" اساس گروه‌های تروریستی را طراحی کند. به نظر برژینسکی: «نزدیک به سی کشور در این منطقه قرار دارند و تقریباً چهارصد میلیون نفر در این جا زندگی می‌کنند. اغلب این کشورها در مراحل اولیه "کشور سازی" قرار دارند. در این منطقه هم اکنون خشونت‌های مبتنی بر اختلافات مذهبی و قبیله‌ای آغاز شده است و انتظار می‌رود که این خشونت‌ها شدت یابد. به هر روی، بیداری وجدان سیاسی مردم و تب مذهبی و قومی، این منطقه را به گرداب جغرافیائی برخورد تمدن‌ها^۲ تبدیل کرده است. تصادفی نیست که نیمی از دولت‌های صاحب تسلیحات هسته‌ای یا خواهندگان آنها در منطقه اوراسیا قرار دارند. به این ترتیب ارتباط تسلیحاتی با منطقه مزبور بسیار نگران کننده است و من فکر می‌کنم که این منطقه ای است که احتمالاً استفاده بعدی بمب هسته‌ای را در آن شاهد خواهیم بود.»^۳

فروش میلیاردها دالر اسلحه پیشرفته به دولت‌های حامی تروریسم، تجهیز نظامی و تقویت مالی سازمان‌های تروریست جهادی تکفیری، مفهوم واقعی "نگرانی امریکا از ارتباط تسلیحاتی" با منطقه خاورمیانه است!

مادر تمام این گروه‌های جهادی، طالبان و فرزند "مشروع" آن القاعده است. هرچند که محل اصلی زایش و بالش این سازمان‌ها پاکستان، افغانستان و البته عربستان بوده است، اما واقعیت این است که با رشد و گسترش سرطانی آنها، شعاع عملکردشان از سرزمین‌های پیش گفته فراتر رفته و به کشورهای سرایت کرده که اسلام‌گرایان سنتی و سلفی اقلیت ناچیزی در حاشیه شهرهای بزرگ هستند^۵.

متعاقب ظهور داعش شهروندانی از امریکا، فرانسه، انگلستان، هالند، بلجیم و ... خود را از راه ترکیه به سوریه و عراق رساندند و با تمام توان به خدمت عملیات تروریستی درآمدند. با وجودی که گفته می‌شود کار و مأموریت داعش با تخریب تمام مظاهر تمدن در این دو کشور به پایان رسیده است و خسارتی بالغ بر نهصد میلیارد دلار (چیزی نزدیک به استخراج و فروش پنجاه سال نفت عراق و مقروض کردن ابدی سوریه) بر جای گذاشته، اما بی‌تردید جنگ به پایان نرسیده است. این جنگی است بی پایان که تا هژمون شدن یکی از قدرت‌های برتر منطقه و تقسیم مجدد جهان میان قطب‌های اصلی امپریالیستی ادامه خواهد داشت. این جنگی است که ایالات متحد به منظور پر کردن جای خالی متحد سابق خود (شاه ایران) از اواخر دهه ۷۰ میلادی به راه انداخته و اکنون که هژمونی خودش نیز رو به افول گذاشته است^۶، در قالب جنگ‌های نیابتی ادامه دارد.

اکنون دیگر سرسپردگان سابق و قدرت‌های نو ظهور منطقه‌ای - از جمله بلوک عربستان و ترکیه و پاکستان - به سیاست‌های امریکا تمکین نمی‌کنند و هر کدام برای کسب هژمونی مطلق خود، ساز ویژه ای کوک می‌کنند. این جنگی است به وسعت تمام کره زمین که اگرچه خطوط مقدم آن در کشورهای خاورمیانه و افریقای شمالی شکل بسته و فعال است، اما سنگرهای مختلف آن در سراسر جهان پراکنده است. امریکا و متحدانش که - که به تعبیر گر/هام فولر^۷ - پس از فروپاشی شوروی و رهائی از "خطر کمونیسم" برای حفظ ناتو و گسترش سیاست‌های تسلیحاتی خود سخت محتاج تراشیدن دشمن جدید بودند اکنون با وجود گروه‌های اسلام‌گرا از یک سو به هدف مورد نظر دست یافته‌اند و از سوی دیگر به شکل پیش بینی ناپذیری سخت آسیب پذیر شده‌اند. خلاف "دشمن سرخ" که در محدوده معین اتحاد جماهیر شوروی و بلوک "پیمان وارسا" متعین شده بودند، "دشمن" جدید به تعداد اعضاء و نفرائش - که در سراسر جهان پراکنده‌اند - خطوط مقدم کشوده است! نئولیبرالیسم فقط از طریق مقررات زدائی، رژیم جدید انباشت سرمایه را جهانی نکرده است، تروریسم را نیز جهانی کرده است! داستان واقعی زندگی یکی از سربازان این جنگ - که موضوع این کتاب است - به وضوح مؤید این مدعاست که دولت امریکا فقط با حربه پنتاگون و ارتش و سلاح‌های پیشرفته جهنمی درگیر این جنگ نیست. شهروندان امریکائی و اروپائی و به تبع آن‌ها سازمان‌های پولیسی و امنیتی بعد از ۱۱ سپتمبر، مستقیماً به این جنگ پیوند خورده‌اند. مضاف به این‌که پس از انفعال روس‌ها در جریان سقوط صدام حسین و معمر قذافی اینک در متن عروج فدراسیون روسیه از یک طرف و افول قدرت اقتصادی سیاسی امریکا از طرف دیگر معادلات جدیدی وارد میدان جنگ‌های امپریالیستی شده است که با وجود عدم دخالت نظامی چین، شکل تقسیم جهان را با دوران پسا فروپاشی دیوار برلین متفاوت کرده است. صفت‌بندی امریکا و متحدانش - از ترکیه و عربستان و قطر تا گروه‌های تروریستی جهادی استشهادی - در جنگ داخلی سوریه، عریان‌ترین صورت نظام امنیتی حاکم بر جهان معاصر است.

درباره کتاب دشت لیلی!

این کتاب، داستان واقعی و سخت تلخ زندگی یکی از سربازان این جنگ است. داستان شگفت انگیز زندگی زندانی ۰۰۱ جان واکرلیند! نخستین جنگاور جهادی امریکائی که با ایمان مفرط به اسلام سیاسی سلفی به صفوف طالبان پیوست. سرگذشت مستند جوانی است که در مطلع ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ (حمله القاعده به برج‌های دوگانه در منهتن و پنتاگون و ...) ۲۱ ساله بود و در خطوط مقدم علیه "نیروهای ائتلاف شمال" می‌جنگید. جوانی که در شانزده سالگی، تحت تأثیر زندگی و مبارزه و آموزه‌های مالکوم/ایکس^۱ به اسلام گروید، به تدریج جذب افکار مبلغان اسلامی مستقر در مساجد ایالت کالیفرنیا شد، برای فراگیری زبان عربی و گسترش مطالعات اسلامی خود به یمن رفت و به دنبال یک رفت و برگشت - از امریکا به یمن - با فعالان پراکنده شبکه القاعده در امریکا و یمن آشنا شد، به پاکستان رفت، مدتی کوتاه در یکی از مدارس دینی پیشاور به فراگیری قرآن و آموزه‌های عبدالله عزام^۲ پرداخت و سپس به شکل عملی، در دفاع از آرمان‌های "عدالت خواهانه اسلامی" به طالبان ملحق شد و ...

کتاب علاوه بر مشاهدات عینی و پژوهش‌های پیشین نویسنده در خصوص "بنیادگرایی اسلامی" و جنگ در افغانستان - که فشرده‌اش در کتاب "ظهور و سقوط بنیادگرایی در افغانستان" چاپ شده^۳ - از بازنویسی، تلفیق و تدوین ترجمه سه کتاب مستند و معتبر و چندین مقاله و مصاحبه و یادداشت و فیلم و سند شکل بسته است.

برای استحکام واقعی وقایع اتفاقیه داستان، که همگی بخش‌های مهمی از تاریخ خونین‌ترین جنگ‌هایی است که همین حوالی، کنار گوش ما در جریان است و به منظور پرهیز از جانبداری و جهت‌گیری سیاسی و تطبیق حداکثری حوادث داستان با حقیقت، لاجرم سه کتاب معتبر و مستند را ترجمه کردم، کتاب‌هایی که هر کدام داستان مورد نظر را از منظری واقعی و به دور از گرایش‌های سیاسی مکتوب کرده است. سادملوحي است اگر تصور شود که هر یک از نویسندگان این سه کتاب در نهایت بی‌طرفی و فارغ از حب و بغض‌های سیاسی لیبرال موضوع را تحقیق و تدوین کرده‌اند.

در جهان مدرن معاصر کمتر کسی را می‌توان یافت که از طالبان و القاعده و شعبه‌های مختلف آن‌ها، با کینه و نفرت یاد نکنند. جنایات این گروه‌های تروریستی - که با ظهور داعش آخرین مرزهای هولناک بربریت را نیز جا به جا کردند- چنان تکان دهنده است که حتا بر سمت و سوی قلم پژوهشگر و مؤرخ - که علی القاعده باید بی طرف باشد - تأثیر می‌گذارد. چندان که جنایات صفوف مقابل - در این جا امریکا و متحدانش در "ائتلاف شمال" را نادیده می‌گیرد. در این سه کتاب با وجودی که شکل غالب چنین یک‌سویه نویسی‌هایی شکسته شده است و هر کدام از نویسندگان کوشیده‌اند صرفاً به روایت واقع پیردازند و به هنگام تحلیل سیاسی - کتاب ریچارد ماهونی - روی اسناد و مدارک معتبر خم شوند، اما با این وجود، نفرت از جنایات طالبان و هواخواهی از منافع امریکا تا اندازه ای تأثیر خود را گذاشته است. چنان که مثلاً مارک کوکیس در نهایت ظرافت کوشیده است از جان واکرلیند، چهره ای ترسیم کند که پنداری از کلاشینکوف همچون عصای کوهپیمایی استفاده می‌کرده است و از حمل نارنجک منظور بدی نداشته است! مضاف به این که کوکیس با تردستی تمام تلاش کرده است که در جریان برگزاری دادگاه، جان را نسبت به عملکرد خود در صفوف طالبان پشیمان نشان دهد. حال آن که جان حتا هنگام آزادی مشروط - در تاریخ ۲۳ مه ۲۰۱۹؛ دوم خرداد [جوزا] ۱۳۹۸ - از افکار و عقاید خود دفاع کرد و سرسختانه بر صحت و سلامت راهی که در افغانستان پیموده بود انگشت تأیید و تأکید زد.

برای پرهیز از تأثیر دخالت جهت‌گیری‌های سیاسی در روند داستان مجبور شدم تمام تحلیل‌های نویسندگان این سه کتاب را حذف کنم و در نقل وقایع اتفاقیه، صورت‌مندی‌هایی را مد نظر قرار دهم که منطقی‌تر و معقول‌تر با ماهیت سیاسی و طبقاتی طرفین درگیر بود و علاوه بر این‌ها در گزارش‌ها، مدارک، اسناد و فلم‌های موجود نیز مد نظر قرار گرفته بود.

دقیقاً به همین دلیل بود که در روایت داستان زندگی جان واکرلیند به یک کتاب بسنده نکردم و علاوه بر تحمل زحمت ترجمان سه کتاب به تمام مدارک مستند نیز سر کشیدم. همچنین به منظور پرهیز از خیالپردازی‌های رایج در داستان نویسی و برای تطبیق حداکثری حوادث و رویدادهای این داستان با واقعیت، از مقاله‌های مختلفی که در رسانه‌های معتبر و شناخته شده درج گردیده بهره گرفته‌ام. به مصاحبه‌هایی که از سال ۲۰۰۱ با مقام‌های ارشد قضائی، امنیتی و سیاسی نظامی امریکا انجام شده، سرکشیده‌ام و فلم‌های موجود را – به خصوص معدود فلم‌هایی که از نبرد در قلعه جنگی در دسترس است – با دقت و بارها دیده‌ام.

• من به

دلیل موقعیت اجتماعی‌ام و انتشار یک کتاب پژوهشی و چند مقاله درباره "ظهور و سقوط بنیادگرایی در افغانستان" دوستان و همکاران زیادی در این کشور دارم. پیش از نوشتن کتاب با این دوستان مشورت کردم و روند کلی تحقیق و ترجمه را با ایشان در میان نهادم. این عزیزان علاوه بر تأکید بر اهمیت پرداختن به موضوع تکان دهنده کتاب و اشاره به فقدان اثری مستقل در این خصوص ملاحظات خود را با من در میان نهادند و جهت‌گیری کلی کتاب را سالم دانستند.

• این

متن با ترجمه‌های متعارف متفاوت است. در واقع کتاب، شکلی نو از تحقیق، ترجمه و تألیف درباره گوشه ای از وقایع یکی از جنگ‌های معاصر در قالب داستان روایی است، هرچند به سختی در چهارچوب ادبیات داستانی می‌گنجد. هیچ بخشی از کتاب ترجمه مستقیم و کلمه به کلمه کتاب‌ها و مقاله‌های نام برده در منابع و مأخذ نیست و نویسنده کوشیده است ضمن رعایت امانت و صداقت در روایت وقایع، تحلیل‌ها و برداشت‌های سیاسی شخصی را کنار بگذارد و ضمن پرهیز از رویاپردازی و خیال‌بافی، حکایتی یکپارچه از ماجرائی پرمناقشه ارائه کند.

• تمام

اشخاص کتاب و اماکن حقیقی هستند و هیچ نامی تغییر نکرده و مستعار نیست. مگر آن که فرد با همان نام مستعار شناخته شده باشد.

• پیشتر

گفتم و دوست دارم تأکید کنم، با توجه به تجربه عینی و پژوهشی نگارنده درباره افغانستان و ظهور طالبان و مطالعه و تحقیق پیرامون بسترهای شکل‌بندی اسلام سیاسی سلفی و کند و کاو در زمینه‌های عروج سازمان‌های بنیادگرا – از طالبان و القاعده گرفته تا داعش – و نگارش مقاله‌های متعدد و مصاحبه‌های تلویزیونی مختلف درباره جنگ و تروریسم در افغانستان و عراق و لیبیا و سوریه هرکجای داستان که منطبق بر منطق جریان طالبان و القاعده و مخالفان سیاسی آن‌ها (ائتلاف شمال) نبوده و ساخته و پرداخته ذهن و جهت‌گیری خاص سیاسی نویسندگان این آثار بوده، حذف شده است. فی‌المثل مارک کوکیس به منظور تبریئه جان از مشارکت فعال و مستقیم در جنگ علیه ائتلاف شمال و امریکا و دخالت نظامی در شورش قلعه جنگی – که به کشته شدن مایک اسپین انجامیده – تلاش کرده که از او موجودی همیشه ضعیف، بیمار و مسالمت‌جو ترسیم کند که احتمالاً مسلسل و نارنجک را برای تفریح و شکار کبک به دست گرفته و قصدش از پیوستن به طالبان و القاعده و حضور در اردوگاه‌های آموزش جنگ پارتیزانی و خطوط مقدم جنگ، فقط آشنائی با حدیث و روایت بوده! طبیعی است که چنین روایت‌هایی از متن داستان حذف شده!

نکته

دیگر این که هدف من از تحقیق و ترجمه و تألیف این کتاب به هیچ وجه معطوف به نقد بنیادگرایی یا اسلام سیاسی نبوده. چنان که دانسته است بعد از درهم شکسته شدن امواج بهار عربی – به خصوص در لیبیا و سوریه – و عروج داعش، بخش قابل توجهی از جوانان مسلمان امریکائی و اروپائی و نیز افرادی از جمهوری‌های آسیای میانه و مناطقی همچون باشغیرستان و تارتارستان و چین به این گروه تروریستی پیوستند. تخمین زده می‌شود که تعداد این افراد نزدیک به ده هزار نفر بوده است. من در مقاله ای – متعاقب عملیات تروریستی داعش در بَنکَلان پاریس – به تعلیل و تحلیل چپستی طبقاتی و فرهنگی همگرایی جوانان غربی با داعش پرداختم و این جا از آن می‌گذرم^{۱۱}. تا مدت‌های مدید برای خیلی‌ها این پرسش مطرح بود که چرا جوانان غربی به خشن‌ترین گروه تروریستی معاصر ملحق می‌شوند و چگونه؟ از آن جا که داعش یکی از شعبه‌های القاعده به شمار می‌رود و مانند خلف خود طالبان، ساخته و پرداخته سازمان‌های سیاسی، پولیسی و امنیتی امریکا و متحدان منطقه‌اش است، در نتیجه شرح زندگی پرماجرایی *جان واکرلیند* و ترسیم خط سیر سفر فکری و سرزمینی او – از تغییر مذهب تا یادگیری زبان عربی در یمن و مسافرت به پاکستان و افغانستان می‌تواند پاسخگوی بسیاری از این پرسش‌ها باشد. به ویژه که کتاب ما در قالب یک داستان هیجان انگیز و بری از هرگونه قضاوت سیاسی و فرهنگی تدوین شده است.

موضوع

دیگری که بر اهمیت روایت این داستان حیرت‌انگیز می‌افزاید، طرح این مؤلفه است که تا کنون، رسانه‌های اصلی کوشیده‌اند ضمن ترسیم سیمای هولناک و ضد انسانی القاعده و سازمان‌های وابسته به آن چنین وانمود کنند که دولت‌ها و گروه‌هایی که علیه طالبان و القاعده جنگیده‌اند نماد خیر و صلح و انسان دوستی و مدنیت هستند و عملکردشان در افغانستان و عراق و لیبی و سوریه حامل دموکراسی و حقوق بشر بوده است. مستقل از این که ذات سرمایه‌داری و امپریالیسم – در این‌جا امریکا و متحدانش – آمیخته با خشونت و شرارت و جنگ است، آنچه که در کشورهای یاد شده می‌گذرد بی‌نیاز از هرگونه بحث نظری و تحلیل سیاسی است. داستان ما سندی زنده از چنین مدعائی است. این داستان، به ویژه صحنه‌های مرتبط با کشتار در "دشت لیلی" و شورش در "قلعه جنگی"، به وضوح گوشه‌ای از عملکرد گروه‌ها و دولت‌هایی را افشاء می‌کند که با ادعای ساختن بهشت به خاورمیانه آمده‌اند اما خونین‌ترین جهنم تاریخ را ساخته‌اند. این ادعای *کارل پوپر* – در "جامعه باز و دشمنانش" – که به ناحق *ستالین* و *هیتلر* را کنار هم نشانده و کمونیست‌ها و فاشیست‌ها را متهم می‌کند که به قصد ساختن بهشت، برای مردم روسیه و آلمان جهنم به ارمغان آوردند، به بارزترین شکلی در مورد لیبرال دموکراسی و شکل تطوریافته آن نئولیبرالیسم و ارتش جنگی‌اش (ناتو) صدق می‌کند.

داستان ما همچون مشتی از خروار، نشان می‌دهد که جریان جنگ‌های نیابتی سه دهه گذشته در خاور میانه و شمال افریقا نه فقط حاوی و حامل هیچ خیر و برکتی برای مردم فرودست و زحمتکش نبوده است، بلکه دو طرف منازعه – هم گروه‌های جهادی و تکفیری و هم امریکا و متحدانش – نماد تمام عیار خیانت و شرارت بوده‌اند. خلاف تبلیغات دوران *بوش دوم* که با ترسیم مثلث شر و تحمیل جنگ به افغانستان و عراق، می‌کوشید دولت امریکا را منادی خیر و دوستی نشان دهد، این داستان از جنایت‌های هولناک و سازمان یافته‌ای پرده بر می‌دارد که نه از سوی طالبان و القاعده بلکه از طرف "پیام آوران صلح و دموکراسی" به وقوع پیوسته است.

گیرم زمانی که راویان تاریخ فاتحان هستند، نباید انتظاری جز این داشت که شنیع‌ترین جنایت ضد بشری نیز زیر لوای دفاع از حقوق بشر انجام گیرد. این کتاب روایتی تاریخی در جهت ضدیت با تاریخ نویسی جاری است.

بخش-

هائی از این داستان به خصوص شرح شورش قلعه جنگی و کشتار در دشت لیلی، بسیار هولناک و تکان دهنده و مملو از صحنه‌های خشونت آمیز جنگی است. به این ترتیب اکیداً توصیه می‌شود که کتاب در اختیار گروه سنی نوجوان و جوان قرار نگیرد.

بعد از تحریر

اکنون تخمین زده می‌شود که بین ده تا پانزده هزار جنگجوی جهادی خارجی در میان صفوف طالبان جولان می‌دهند. این افراد برای رهبری فقهی فردی چون ملا هبت الله آخوندزاده نیز ارزش چندان فائلی نیستند و برای هژمونی سیاسی ملا برادر و شیر محمد، تره هم خرد نمی‌کنند تا چه رسد به خرده طالب‌هائی چون ذبیح الله مجاهد. این جنگسالاران به زودی سهم خود را از کیک تلخ قدرت طلب خواهند کرد و خواهان دخالت در منطقه سین کیانگ و اویغور چین تا چین و کشورهای آسیای مرکزی و... خواهند شد. انفجار در فرودگاه کابل فقط نشانه کوچکی از گروه "خراسان" بود. سفر اخیر فرمانده "آی اس آی" که بخشی از هدف اصلی آن تعیین تکلیف با شاخه‌های مختلف جهادی غیر پاکستانی و غیر افغان و مهار طیف‌های وابسته به داعش و القاعده است راه به جایی نخواهد برد. در آینده‌ای چندان دور شکاف‌های خونین و چرکین تازه‌ای از زخم متعفن افغانستان سر باز خواهد کرد....

۱۸ شهریور [سنبله] ۱۴۰۰

ادامه دارد.....

پی‌نوشت‌ها

کمر بند

۱. سبز: در مورد ماهیت و هدف "کمر بند سبز"، شکل‌گیری القاعده از درون آن و سیاست‌گذاری‌های دولت امریکا (برژینسکی به عنوان مشاور امنیت ملی دولت کارتر و بیل کیسی رئیس CIA در دولت ریگان) بنگرید به کتاب "بازی شیطانی" نوشته رابرت دریفوس، ترجمه فریدون گیلانی. این کتاب با استناد به مدارک معتبر نشان می‌دهد که "چگونه ایالات متحده بند از پای اسلام بنیادگرا گشود" و از آنها در راستای پیشبرد سیاست‌های ضد کمونیستی خود در خاورمیانه بهره گرفت!

انتلاف

۲. شمال: این جبهه با انتلاف / احمدشاه مسعود و عبد الرشید دوستم در زمستان سال ۱۳۷۴ و متعاقب سقوط کابل به دست طالبان شکل بست و هدف آن درهم شکستن ماشین جنگی طالبان و کسب مجدد قدرت سیاسی بود. اعضای انتلاف شمال عبارت بودند از: جمعیت اسلامی (برهان الدین ربانی) جنبش ملی اسلامی (عبد الرشید دوستم) حرکت اسلامی (محمد آصف حسینی، محمد علی جاوید) حزب وحدت اسلامی (محمد محقق و کریم خلیلی). عبد الله عبد الله در مقام وزیر خارجه انتلاف شمال فعال بود و اسماعیل خان، عطا محمد نور، بسم الله خان محمدی، محمد قسیم فہیم از فرماندهان و رهبران انتلاف شمال بودند. این تشکیلات در سال ۱۳۸۰ (سال وقوع حوادث کتاب ما) به یاری همه جانبه امریکا، طالبان را شکست داد و قدرت دولتی را به چنگ آورد!

۳. بنگرید
به : هانتینگتون، س (۱۳۸۰) نظریه برخورد تمدن‌ها، برگردان مجتبا میری. وحید، تهران: وزارت امور خارجه
۴. گفت و

گو باناتان گاردلس، (۲۰۰۴):

Global View Point. Distributed by Tribune Media Services International for Immediate Release(Distributed 6/01/2004): World Opinion Is More Hostile to America Than at Any Time in our History.

۵. در این
زمینه بنگرید به مقاله‌ای از صاحب همین قلم تحت عنوان : "زیرنویسی برای ترور در پاریس" ؛ مندرج در شبکه‌های اینترنتی!

۶. درباره
افول قدرت سیاسی نظامی امریکا پس از بحران ۲۰۰۸ بنگرید به مبحث "افول امریکا و مرحله جدید تقسیم جهان"
از کتاب "بحران، نقد اقتصاد سیاسی نئولیبرال" به همین قلم، صص ۲۰۴-۲۰۱، تهران : مؤسسه انتشارات نگاه.

۷. Grah
.Fuller, (1990) The Middle East in US-Soviet Relations. Middle East Journal, vol am E
44, no 3(Summer 1990), pp.417-430

۸. مالکوم
ایکس؛ فعال سیاهپوست و مسلمان و مدافع حقوق انسانی رنگین پوستان آفریقایی، امریکایی؛ متولد ۱۹ مه ۱۹۲۵
در نبراسکا بود. در مورد شرح حال و زیست نامه او بنگرید به کتابی از الکس هیللی به همین نام:
هیللی. الکس (۱۳۷۹) زندگی نامه مالکوم ایکس، ترجمان غلامحسین کشاورز، تهران : امیرکبیر

۹. عبدالله
عزام(۱۹۸۹-۱۹۴۱) از اسلام گرایان جهادی فلسطینی بود که در دهه ۱۹۸۰ با ارتش شوروی جنگید و در سال
۱۹۸۹ زمانی که برای امامت نماز جمعه به سوی مدرسه ای در پیشاور پاکستان می‌رفت بر اثر انفجار بمب به همراه
دو پسرش کشته شد. عزام به "پدر جهاد جهانی" شناخته شده و در کنار بن‌لادن یکی از دو نظریه پرداز اسلام بنیاد
گراست. کتاب مشهور او "پیوستن به کاروان" از منابع اصلی تغذیه نظری اسلام سیاسی جهادی تکفیری است.

۱۰. قراگوز

لور. محمد (۱۳۸۶) ظهور و سقوط بنیادگرانی در افغانستان، تهران: قصیده سرا

۱۱. ن.ک

به : "زیرنویسی برای ترور در پاریس"